



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و چهل و پنجم





خانم پروین از استان مرکزی



با سلام خدمت استاد عزیزم و همهٔ دوستان و یاران معنوی.

قانون فیزیک می‌گوید: ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند.
اکثریت مردم من ذهنی دارند و زندگی را در ما نمی‌بینند. هرکس تصویری ذهنی از ما در ذهنش دارد و ما را طبق آن تصویر می‌بیند، پس هرکس که ناظر من می‌شود می‌خواهد من را از جنس من ذهنی کند، بنابراین باید بسیار مراقب باشم که قرین‌ها جنس مرا تعیین نکنند. جنس اصلی من زندگیست، پس هر لحظه با «اجتهاد گرم» و پرهیز از شوریدن، جنس اصلی خود را حفظ می‌کنم.

«سیران دُرشت»، حرکت من ذهنی و زیاده‌روی در کوشش با من ذهنیست. در این لحظه یک من ذهنی پُر درد قرین من است و می‌خواهد من را به واکنش وادار کند، اما من با اجتهاد گرم و پویا، با تمرکز روی خود، با فضاگشایی و روشن نگهداشتن چراغ خود، در دام دیو و من ذهنی نمی‌افتم، به خودم و شخص روبه‌رو ضرر نمی‌زنم، می‌دانم که با روشن نگه‌داشتن چراغ خود، با فضاگشایی می‌توانم جنس فرد روبه‌رو را هم تغییر دهم، می‌توانم زندگی را در او مرتعش کنم.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۷

اگر در این لحظه برحسب خشم و ترس و نگرانی و رنجش و سایر هیجانات من ذهنی عمل کنم، به نفع دیو عمل کرده‌ام و به خودم ضرر زده‌ام. بزرگترین خدمتی که هر انسان می‌تواند به کائنات کند، روشن نگه داشتن چراغ خودش است. همانیدگی‌ها مانند علف‌های هرز هستند که روی زندگی را پوشانده‌اند. برای خلاص شدن از آن‌ها باید زمین وجودم را شخم بزنم و همه آن‌ها را از ریشه خارج کنم.

انسان‌ها در ذهن دام در دام شده‌اند. دامِ اول، دام چهار بُعد ماست که به‌عنوان هشیاری در آن هستیم و دامِ دوم، دام همانیدگی‌هاست و با عقل من ذهنی نمی‌توانیم از این دام‌ها برهیم. من به‌عنوان آلست عنصری در کائنات هستم که هم می‌توانم اضطراب و تشویش را در کائنات پخش کنم و هم می‌توانم با اتصال به زندگی شادی و آرامش را در جهان پراکنده کنم.

من ذهنی به عنوان یک موجود تشویش گر، دائماً در حال پخش ترس و نگرانیست. من ذهنی گیاه خروب است، هر جا پروید آن جا را ویران می کند، با نگاهی به زندگی گذشته خودمان و زندگی نزدیکانمان به خروب بودن من ذهنی پی می بریم. من به عنوان نیروی زندگی این قدرت و حق انتخاب را دارم که با اجتهاد گرم و پویا در گشتی با من های ذهنی که می خواهند مرا به شوریدن و واکنش وادار کنند و پایم را به ماجراهای ذهنی بکشانند، وارد ماجرا نشوم، مرغ خویش باشم، چراغم را روشن نگه دارم و از افتادن در مسئله سازی و دشمن سازی و بحث و جدل و کارافزایی پرهیز کنم.

چو فرمودست حق گَالِصْلَحُ خَيْرُ

رها کن ماجرا را ای یگانه

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۴۶

—ماجرا: جنگ و کدورتِ خاطر

قسمتی از این «ماجرا» قصهٔ زندگی من است، این داستان را رها کنم و در این لحظه مستقر باشم. با چشم خدا ببینم، با گوش خدا بشنوم، یعنی هر لحظه هشیاری باشم، بدون قضاوت به انسان‌ها و وضعیت‌ها نگاه کنم، از دهان هر کس پیغام زندگی را بگیرم.

دیگران آینه من هستند و عیب‌های مرا بازتاب می‌کنند، پس در ارتباط با دیگران بهترین فرصت را برای شناسایی عیب‌هایم دارم. اگر صفت یا رفتاری در دیگران مرا به واکنش و می‌دارد، پس به خودم برگردم و آن عیب را در خودم شناسایی کنم. در هر کدام از ما عیب‌هایی وجود دارد که شاید به راحتی قابل شناسایی نیست و آینه آن را نشان می‌دهد پس با پذیرش آن عیب، آن عیب را در خودم پاکسازی می‌کنم.

هر لحظه مرکز ما در بیرون منعکس می‌شود، اگر منبسط هستیم، فضاگشایی می‌کنیم، بیرون ما زیباست. اگر منقبض می‌شویم، مقاومت می‌کنیم، ترس داریم، خشم داریم، انعکاس آن در بیرون زشت است. بزرگانی چون مولانا کشتی نوح هستند و طوفان نوح، شدت گرفتن ماجراهای ذهنیست. طوفان میانسالی زمانیست که از هر همانیدگی یک باد تند و مُخرّبی بلند می‌شود. در این طوفان‌ها فریادری غیر از خدا نیست. تنها تسلیم و فضاگشایی نجات‌بخش ما از این طوفان‌هاست.

همچو گنغان سوی هر کوهی مَرُو

از نُبی لاعاصِمَ الْیَوْمَ شنو

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۱

—نُبی: قرآن کریم

—لاعاصِمَ الْیَوْمَ: امروز نگه دارنده‌ای غیر از خدا نیست.

هیچ کوه فکری به ما کمک نخواهد کرد، پس به فکرهای پوسیده و از پیش ساخته متکی نباش. بیت‌های مولانا کشتی نوح هستند، پس به آن‌ها پست نگاه نکن، با عقل من‌ذهنی این ابیات را تفسیر نکن. مانند گنغان نباش که سوار کشتی نوح نشد و کوه بلند فکر را نجات‌بخش خود می‌دانست. گوش گنغان این نصایح را نمی‌پذیرد، برای این که خداوند آن را مُهر کرده، اصرار شما در من‌ذهنی هم، بر دل‌هایتان مُهر می‌زند و این مطالب را نخواهید شنید.

گوشِ کنعانِ کی پذیرد این کلام؟
که بر او مُهرِ خدای است و خِتام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۶
-خِتام: پایان کار، گلی که با آن مُهر می کنند.

بالاخره با درد و کتک زیاد، با خراب کردن جسم و فکر و چهار بُعد، اقرار خواهی کرد که من از جنس
زندگی و اَلست هستم، پس همین حالا قبل از به درد افتادن و یا تمام شدن فرصت‌هایت اقرار کن، فضا را
باز کن و تسلیم شو.

آخر این اقرار خواهی کرد هین
هم ز اول روز آخر را بین
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۹

نکاتی بود از برنامه ۹۹۸ گنج حضور.

با سپاس فراوان
پروین از استان مرکزی



خانم مهردادخت از چالوس



به نام عشق و سلام بر همه عاشقان.

نکات آموزنده در داستان اعتراض امرا به سلطان محمود که چرا به ایاز مُستمری سی امیر را می‌دهی؟

در این قصه کاروانی به آن منطقه آمده بود و سلطان محمود از یکی از امیران خود خواست که به کاروان برود و بپرسد که از کجا آمده‌است و آن امیر هم فقط جواب همین سؤال را برای شاه آورد و وقتی شاه سؤال دیگری از آن امیر پرسید، او جوابش را نمی‌دانست. بعد شاه از امیر دیگری خواست که به سوی کاروان برود و آن سؤال را بپرسد. باز امیر دوم هم فقط جواب همان سؤال را می‌گرفت و جواب سؤال دیگر شاه را نمی‌دانست.

تا این که شاه سی امیر را به سوی کاروان فرستاد و به آن امرا فهماند که چرا حقوق ایاز سی برابر بود. در این داستان سلطان محمود نماد خدا و امیران نماد من‌های ذهنی و ایاز نماد انسان کامل است.

اولین نکته این است که ایاز با درایت و عقل و خرد خداگونه خود حل معما می‌کرد، ولی امرا به عقل جزوی خود بسنده می‌کردند و مأموریت خود را نمی‌توانستند کامل انجام دهند. پس ارزیابی انسان کامل هم با من‌های ذهنی بسیار متفاوت است، چون آن‌ها براساس ذهن سست و کوتاه‌بین خود عمل می‌کنند. هر کدام از این امیران قسمت کوچکی را می‌دیدند و ما هم ممکن است الآن یک همانیدگی را در خود ببینیم و بعد مدت طولانی‌ای همانیدگی بعدی را شناسایی کنیم چون دوباره با دید من‌ذهنی می‌بینیم.

نکته بعدی این است که ایاز با تحقیق و جست و جوی کامل هیچ جای شک و تردیدی نگذاشت و او با یک بار رفتن به کاروان به طور کامل تحقیق می کرد و به کشفیات خود می رسید. ما هم در مسیری که قدم برداشتیم بهتر است با قرین شدن با یک انسان کامل و با تحقیق و تأمل جای هیچ شک و تردیدی برای خود نگذاریم.

گفت امیران را که من روزی جدا
امتحان کردم ایازِ خویش را

که پرس از کاروان تا از کجاست؟
او برفت، این جمله واپرسید راست
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۹۷ و ۳۹۸

بی وصیت، بی اشارت، یک به یک
حالشان دریافت بی ربی و شک
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۹۹
-رب: شک، گمان

نکته سوم این است که امیران که از پاسخگویی درمانده بودند به دنبال بهانه بودند و کار ایاز را یک
عنایت و موهبت الهی می دانستند، نه این که ایاز با تلاش و کوشش آن را کسب کرده باشد، درحالی که او
با تلاش و صبر و تأمل و وصل شدن به خرد الهی حل معما می کرد.

پس بگفتند آن امیران کین فنی ست
از عنایتهاش، کارِ جَهد نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۱

حال ما هم می خواهیم تلاش کنیم و صبر داشته باشیم یا در من ذهنی و بدون تلاش می خواهیم که عنایت
خدا ما را تغییر دهد؟

نکته چهارم این است که شاه گفت هر آن چه از انسان سر می زند یا به خاطر کوتاهی و سهل انگاری
اوست یا محصول سعی و تلاش اوست و این نشان اختیاری بودن عمل انسان است نه جبری بودن آن.
اگر اعمال انسان جبری باشد، حضرت آدم به خداوند نمی گفت که ما بر خود ستم کردیم و یا اگر حضرت
آدم گناه خود را جبری می دید، آن را به گردن قضا و کُن فکان می انداخت.

گفت سلطان: بلکه آنچ از نفس زاد
رَیْعِ تقصیرست و دَخلِ اجتهاد

ورنه آدم کی بگفتی با خدا
رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا نَفُسَنَا

خود بگفتی کین گناه از بخت بود
چون قضا این بود حزمِ ما چه سود؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۳ تا ۴۰۵
-رَیْع: در اینجا مطلق محصول و فرآورده
-دَخل: درآمد. در اینجا، محصول و نتیجه
-حزم: دوراندیشی

ما هم که مورد تجاوز دنیا قرار می‌گیریم مقصر خودمان هستیم که یک چیز ذهنی را به مرکزمان می‌آوریم و برحسب آن عمل می‌کنیم، مثل ابلیس که یک بُعدی دید و فقط به جسم انسان توجه کرد و متوجه روح الهی در او نشد و به او سجده نکرد و به خدا گفت که تو مرا گمراه کردی و من هیچ تقصیری ندارم، یعنی دید و بینش او جبری بود.

همچو ابلیسی که گفت: اَغْوَيْتَنِي
 تو شکستی جام و ما را می‌زنی؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۶
 -اَغْوَيْتَنِي: تو مرا گمراه کرده‌ای.

بنابراین ما باید بدانیم که قضا حق است ولی زیر بار مسئولیت رفتن و تعهد به مرکز عدم داشتن و شناسایی دردها و همانندگی‌ها با تلاش و کوشش ما هم حق است.

بل قضا حقست و جهد بنده حق
هین مباش اَعور چو ابلیس خَلق
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۷
-اَعور: کسی که فقط یک چشم دارد.
-خَلق: در این جا مراد کهنسالی و یا فساد ابلیس است.

نکته مهم دیگر در مورد مردد ماندن انسان در میان دو کار است که مولانا می‌گوید انسان قدرت اختیار دارد و می‌تواند بهترین راه را انتخاب کند که با دید من‌ذهنی عمل کند یا دید حضور و مرکز عدم خود را به کار اندازد.

در تَرَدّد مانده‌ایم اندر دو کار
این تَرَدّد کی بود بی‌اختیار؟

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟
که دو دست و پای او بسته بُود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۸ و ۴۰۹
-تَرَدّد: تردید و دودلی
-گُود: بگوید

عملی که از ما سر می‌زند با ناظر شدن باید از خود بدانیم و به گردن شاه نیندازیم و بدانیم که شاه یا خدا به کسی اشتباهاً پاداش نمی‌دهد و خدا بنده خود را می‌شناسد. بنابراین به‌خاطر اعمال اشتباه خود از خدا عذر بخواهیم و قضاوت و مقاومت را در خود صفر کنیم و بدانیم که هر عملی که به نیکی یا با حضور و فضاگشایی انجام دهیم یا از روی من‌ذهنی و فضا‌بندی، خدا پاداش و جزای آن را می‌دهد.

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

گِردِ خود بر گرد و جُرمِ خود بین
جنبش از خود بین و از سایه مبین

که نخواهد شد غلط پاداشِ میر
خضم را می‌داند آن میرِ بصیر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵ و ۴۱۶
-میر: مخفف امیر

مُتَّهَمِ كُنْ نَفْسِ خُود رَا اِی فِتٰی
مُتَّهَمِ كَمْ كُنْ جِزَاِی عَدَلِ رَا

توبه كن، مردانه سر آور به ره
كه فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَه
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰ و ۴۳۱

با سپاس فراوان
مهردخت از چالوس



خانم دیبا از کرج



به نام خدا

حکم «کُنْ فَکَانَ»:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»
«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود.»
(قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲)

وقتی این لحظه که همیشه این لحظه است فضا باز می‌کنم، سکون و «کُنْ فَکَانَ» خدا کار می‌کند و در سکوت، شیرینی حیات را می‌چشم و آن‌چه من ذهنی سرکشم می‌گوید غیرممکن است ممکن می‌شود. زیرا حضور، وصل شدن به دانایی زندگیست، پس از آن فضا خرد می‌گیرم و با من ذهنی سبب‌سازی نمی‌کنم و مانع و مسئله و دشمن نمی‌سازم، درواقع چوب لای چرخ زندگی نمی‌گذارم.

دستِ حق باید مر آن را ای فلان
کو بُودَ بر هر مُحالی کُنْ فُکان

هر مُحال از دستِ او ممکن شود
هر حَرُون از بیمِ او ساکن شود
—مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۰۶۷ و ۳۰۶۸

تو سبب‌سازی و داناییِ آن سلطان بین
آنچه ممکن نَبُودَ در کفِ او امکان بین
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۰۲

با فضاگشایی در «کُن فَکَانَ» ساکن و ناظر می‌شوم و دَم او جان می‌دهد و آفتاب حضور و پذیرش در ما طلوع می‌کند. جناب شهبازی به شاگردان مولانا همواره توصیه می‌کنند تا ۳ بشمارید و نفس عمیق بکشید، با این کار سروصدای ذهن خاموش می‌شود و گوش سکوت‌شنو در ما کار می‌کند. این گوش صدای معلم را که خود زندگیست می‌شناسد و می‌شنود و سخن می‌گوید.

این دَم حَکَم بیاید، تَعْلیمِ نو نَماید
 بی‌گوشِ سِرْ شنیدن، بی‌دیده ماه دیدن
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

«بی‌دیده ماه دیدن» یعنی بدون دید من‌ذهنی و عینک غلط همانیدگی‌ها، ماه درست را ببینیم و دنبال عکس ماه در چاه ذهن نباشیم. عکس ماه همان قضاوت اتفاقات و دیدن برحسب همانیدگیست که در چاه ذهن می‌افتد و ما را به «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» و پایین‌ترین درجهٔ هشیاری می‌کشاند.

ماهِ دُرست را ببین، کاو بشکست خوابِ ما

تافت ز چرخِ هفتمین در وطنِ خرابِ ما

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸

—ماهِ دُرست: ماه شبِ چهارده، ماهِ کامل، بَدْر

—تافت: تابید

—چرخِ هفتمین: فلکِ هفتم، در این‌جا منظور عرش است.

میزان عقل جزوی یا من‌ذهنی موزون همانیدگیست، اگر همانیدگی بیشتر شود خوبست و اگر کم شود بد است. حال انسانی که تسلیم زندگیست، سنگ ترازوی او فضاگشایی ست و با کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها حضورش تغییر نمی‌کند چون حضورش موزون بودن با مرکز عدم است نه بیشتر داشتن در وطن خراب همانیدگی‌ها.

خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد
که کارِ او نه به میزانِ عقل موزونست

بیا بیا که هم‌اکنون به لطف کُنْ فیکونْ
بهشت در بگشاید که غَیرْ مَمْنُونست
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۵

«غَيْرِ مَمْنُون» یعنی گُن فَکَان خدا بدون نقص است. ما را بی‌مراد می‌کند تا به ما بگوید به‌سوی من بیا و بیشتر فضا باز کن و با چیزی همانیده نشو، چرا که تو را «کاملِ جان» آفریدم و در رحمت و لطف بی‌نهایت و ابدیت قرار دادم تا از طریق تو آشکار شوم. اگر تو راضی به حکم «گُن فَکَان» باشی و فضا را بگشایی، هزار کلید از راه نهان برای درهای بسته به تو می‌دهم.

که لطف تا ابدست و از آن هزار کلید
نهان میانه کاف و سفینه نونست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۵

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها
ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۵

با سپاس فراوان
دیبا از کرج



خانم طاهره از بندرعباس



ای وصلِ تو اصلِ شادمانی
کان صورت‌هاست، وین معانی

یک لحظه مبر ز بنده که نیست
بی‌آب سفینه را روانی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۷۵۶
-روانی: روش، راه رفتن، روان بودن
-سفینه: کشتی

شادمان نیستم چون خودم را با دیگران مقایسه می‌کنم.

خانهٔ فلانی را ببین، خانهٔ من را نگاه کن! تمام خانهٔ من از آشپزخانهٔ فلانی کوچکتر است، خدا بده شانس! اتومبیل همسایه‌ام را نگاه کن، اتومبیل من را ببین! آدم گریه‌اش می‌گیرد. خوش به حال پسر خاله‌ام! اگر شرایط تحصیل در دانشگاهی که او در آن مدرک گرفته برای من هم پیش می‌آمد، من هم جایگاه شغلی خوبی مثل او داشتم، افسوس! بچهٔ فلانی را ببین چه خوب رشد کرده و به‌جایی رسیده است. بچهٔ من را ببین، دیپلمش را هم با زور گرفت!

این‌ها جملات سمی هستند که به‌راحتی می‌توانند انسان را نابود کنند. مولانا در دیوان شمس غزل شمارهٔ ۲۲۸۴ دارند که:

در ده ویرانه تو گنجِ نهان است ز هو
هین ده ویران تو را نیز به بغداد مده
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۴

وقتی هویت قلبی خودت را که براساس من‌ذهنی ساخته‌ای را ویران کنی، متوجه گنجی می‌شوی که در زیر فکرهای پنهان شده است. این گنج در زیر باورها، دردها، رنجش‌ها و آویزش‌های مادی تو دفن شده است. ده ویران شده خودت را با بغداد عوض مکن! بغداد نماد شهری آباد و پُر رونق است. ما اگر عمیقاً متوجه این موضوع شویم، دیگر فرصت را از دست نمی‌دهیم و تمام حواسمان را صرف ویران کردن خود مجازی و به‌دست آوردن گنج حقیقی وجودمان می‌کنیم. منظور از گنج، همان هدایت، عقل، قدرت و حس امنیتِ زندگیست.

هرکسی در این جهان رسالتی بر عهده دارد. پس خیلی کودکان به نظر می‌رسد که خود را با دیگری مقایسه کنیم. شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که در دوران کودکتان، خانه، اتومبیل، شغل پدر یا مادر، اسباب‌بازی‌تان و ... را با داشته‌های کودکان هم‌سن و سالتان مقایسه می‌کردید. اگر در این مقایسه شما برنده نمی‌شدید، سرافکنده و ناامید می‌شدید و از احساس حقارت رنج می‌کشیدید.

جمله خَلْقان، سُخرَةُ اندیشه‌اند
 ز آن سبب خسته‌دل و، غم‌پیشه‌اند
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹

مولانا می‌فرمایند: همهٔ مردم مسخرهٔ فکرهایشان هستند. با فکرهایشان بالا و پایین و کم و زیاد می‌شوند. به‌همین دلیل خسته، غمگین و افسرده‌اند. هر شب میلیون‌ها گالن مشروبات الکلی، قرص‌های روان‌گردان و مخدرهایی که بشر برای خلاصی از غم و غصه اختراع کرده است، مصرف می‌شود. درحالی‌که تنها با شراب ایزدی که از مرکز عدم انسان می‌جوشد، رنج بشر التیام می‌یابد. وقتی از باده و شراب ایزدی مست شدی، متوجه می‌شوی بدون این‌که نیازمند مقایسهٔ خود با دیگران باشی، حالت خوب است چون جانِ اصلی تو کامل است.

با سپاس فراوان از استاد شهبازی و یاران عاشق
—طاهره از بندرعباس



آقای مهدی از مشگین شهر



عرض سلام خدمت آقای شهبازی نازنین و همراهان محترم گنج حضور.

برداشت نکاتی چند از صحبت‌های آقای شهبازی در برنامه ۱۰۰۳ گنج حضور.

۱- ما باید هر لحظه حواسمان به خودمان باشد؛ تا من ذهنی نتواند چیزهای بیرونی را به مرکز ما بیاورد.

۲- در کار کردن روی خود، کاری بهتر از تکرار کردن ابیات مولانا نیست.

۳- اولین مأموریت ما این است که حواسمان فقط روی خودمان باشد و خودمان را درست کنیم.

۴- نوع زندگی کردن دیگران به ما ربطی ندارد، حتی همسر و فرزندان و نزدیکانمان. ما فقط روی خودمان کار می‌کنیم و چراغ خودمان را روشن نگه می‌داریم.

۵- این دنیا فقط یک مکانی است برای پرورش ما تا به حضور برسیم و خودمان را بسازیم و از آن بگذریم.

۶- ما تا زنده‌ایم باید روی خودمان کار کنیم و تا موقع مرگ جسمی باید مواظب من‌ذهنی و خرابکاری‌های او باشیم، چون ممکن است با یک غفلت، ما را به ذهن کشیده و خرابکاری کند.

۷- در راه معنویت و کار روی خود، از هزاران حرف و کتاب و پیغام، یک عمل بهتر است. بهتر است کمتر حرف بزنیم، بیشتر عمل کنیم.

۸- همه ما انسان‌ها صبح که از خواب بیدار می‌شویم تا موقع شب، یک کارهایی را انجام می‌دهیم. اگر با آموزش‌های بزرگان آشنا نباشیم و روی خودمان کار نکرده باشیم، مطمئناً کارها را با من‌ذهنی انجام خواهیم داد که منجر به خرابکاری می‌شود.

۹- در راه معنویت و کار روی خود، اگر قانون جبران را رعایت نکنیم و انجامش ندهیم، موفق نخواهیم شد. قانون جبران دو جنبه دارد: یکی جبران مالی یعنی واریز مبلغی پول در حد توان به برنامه خودمان، همان برنامه گنج حضور و دیگری جبران معنوی، یعنی کار کردن متعهدانه روی خود. اگر فقط یکی از جنبه‌های قانون جبران را رعایت کنیم؛ موفق نخواهیم شد. باید هر دو را توأماً رعایت کنیم. هیچ راه دیگری ندارد.

۱۰- در کار روی خود، اولین اصل این است که حواسمان فقط روی خودمان باشد. اما این فقط به این معنی نیست که در کار دیگران دخالت نکنیم و آن‌ها را حَبَر و سَنی نکنیم، بلکه به این معنی هم هست که مواظب باشیم تا دیگران جنس ما را تعیین نکنند.

۱۱- در کار کردن روی خود، سخت‌ترین کار این است که همهٔ حواس ما فقط روی خودمان باشد.

۱۲- تنها کار ما در این لحظه این است که مسئولیت کیفیت هشیاری خودمان را بر عهده بگیریم.

۱۳- منظور ما از کار کردن روی خودمان، این است که چراغ حضور خود را روشن کنیم. حالا در این میان ممکن است از روشنایی چراغ ما، چراغ نزدیکانمان نیز روشن شود؛ اما ما با آن اصلاً کاری نداریم. باز حواس ما فقط به چراغ خودمان است تا آن را همیشه روشن نگه داریم.

۱۴- خداوند برای ما انسان‌ها فقط یک حکم کرده و آن هم این است که ما در مقابل هر اتفاقی فقط حق فضاگشایی داریم و بس.

۱۵- تنها راه دسترسی خداوند و پیغام دادنش به ما از طریق بی‌مرادی‌ها است، چون ما که یک عمر با من‌ذهنی‌مان زندگی کرده‌ایم؛ راهی به غیر از بی‌مرادی‌ها برای ما نمانده است.

۱۶- خرابی روابط ما در خانواده و حتی بیرون به علت من‌ذهنی است. نه تقصیر دیگران است و نه تقصیر ما. فقط باید به همدیگر فرصت زندگی کردن بدهیم و با همدیگر مهربان باشیم.

۱۷- خداوند هر لحظه دنبال یک بهانه و یک فرصتی است تا به ما کمک کند، فقط کافی است که ما در مقابل هر اتفاقی فضا را باز کنیم.

۱۸- چند سوال از خود پرسیم و به خودمان هم پاسخ بدهیم. من برای چه کاری به این دنیا آمده‌ام؟ برای چه این قدر ناله می‌کنم؟ شکایت می‌کنم؟ چه می‌خواهم؟ چرا من یک آدم خدمتگزار و زحمتکش نیستم که برای مردم سرویس بدهم؟ آیا فضل و بخشش خداوند برای من می‌جوشد؟ زیر سایه خداوند هستم؟ در زندگی‌ام از آموزش‌های بزرگان، مخصوصاً حضرت مولانا استفاده می‌کنم؟ آیا فضا را باز می‌کنم تا از برکت خود خداوند استفاده کنم؟

۱۹- تعریفی دیگر از فضاگشایی: فضاگشایی را زندگی می‌کند. فضاگشایی خودبه‌خود انجام می‌شود، به‌شرطی که ما خودمان را، حرفه‌ایمان را و اعمالمان را جدی نگیریم. و به‌شرطی که اتفاقات این لحظه را جدی نگیریم، اتفاقات این لحظه را بازی بگیریم.

۲۰- هر اتفاقی که در بیرون می‌افتد و هر فکری که به ذهن ما می‌آید، همه‌اش از طرف زندگی و خداوند است برای بیداری ما از خواب ذهن. باید در مقابلش فضا را باز کنیم.

و در پایان امیدوارم که به کمک زندگی و اراده و پشتکار خودم، به نوشته‌ها و برداشت‌هایم از آموزش‌های حضرت مولانا و برنامه گنج حضور عمل کنم. ان‌شاءالله.

با عشق و احترام
مهدی از مشگین شهر



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com